

فصل ارج و اوج

محمد رضا سنگری

ما در این فصل «مسلمانی و سلیمانی» عاشقانه و عارفانه و مجاهدانه یافتیم. ما در این فصل ارج و اوج گرفتیم. ما ممنون زمستانی؛ زمستانی که به شیوه «سلیمانی» پروازمان بخشید و ملک سلیمانی مان داد تا انگشتر خویش را در در انگشت دیوان و شیاطین نبینیم

قدرت شگفت تشبیه آفرینی شاعران را از توصیف آن‌ها از فصل‌ها می‌توان دریافت. صحنه‌های متنوع، رنگ‌های متکثر، صداهاى بدیع و غریب، تحولات شگرف، پدیده‌های عبرت‌آمیز و وقایع عبرت‌آموز، همه و همه، شاعران را به خلق مضامین شیرین و شورانگیز رسانده است. آن‌ها با الهام از طبیعت، گاه ستوده و گاه نکوهیده، گاه تلخ و گاه شیرین، گاه زیبا و گاه نازیبا، گاه دوستانه و گاه دشمنانه و همه‌گانه متناسب با احساس، و هر یک به طریقی، خیال تراوا و پویای خویش را به عرصه ظهور رسانده‌اند.

این‌گونه‌گونی رنگ‌رنگ گواه آن است که نه تنها حالات، بلکه زمان و مکان، گوشه چشم به مخاطب و بسیار سازه‌های پیدا و پنهان در آفرینش مضامین مؤثرند. شاعرانی هستند که احیاناً «زمستان سروده» خود را در تابستان و «بهار سروده» خود را در پاییز آفریده‌اند! و معلوم است که وقتی «فضای ویژه» موجود نباشد چه تأثیری در بافتار و ساختار سروده خواهد گذاشت. در تذکرها گاه اشاره شده است که فلان شاعر شعر بهاریه خویش را در فصل دیگری غیر از بهار سروده و به محفل سلطان عرضه کرده است.

آری هر چند قدرت تخیل انسان می‌تواند با تصور و تجسم، در بهار زمستان، و در پاییز تابستان بیافریند، اما «بودن در صحنه» و «حضور در لحظه» چیز دیگری است. وقتی مولانا می‌گوید:

ایاک نعبد است زمستان دعای باغ
در نوبهار گوید ایاک نستعین

ادراک روشنی در پس این بیت از فضا و حال و هوای زمستانی می‌توان یافت. وقتی رشیدالدین و طواط می‌گویند:

حیات از قالب گیتی زمستان بسته‌ست آری

چنین پوشند اندر قالب اموات پیراهن
تصویر برساخته او کشف شباهت زمستان و مرگ و برف‌پوشانی زمستانی و کفن‌پوشانی پایانی زندگی است و این حاصل «درنگ در هنگام» شاعر به زمان و موقعیت است.

اما بشکوه‌تر و فرازمندتر و بایسته‌تر آن است که شاعر در نگاه به پدیده‌ها پلی میان پدیده و درون خود بزند و از آفاق به انفس سیر کند و در پی تکانه‌ای در روح و جان مخاطب باشد.

نمونه‌ای از این دست را به تناسب زمستانی که جاری است مرور می‌کنیم. مجتبی حیدری- شاعر معاصر- می‌گوید:

دیدى که چه بی‌رنگ و ریا بود زمستان؟

مظلوم‌ترین فصل خدا بود زمستان

دیدیم فقط سردى او را و ندیدیم

از هر چه دورنگى است رها بود زمستان

بود آنچه، فقط بود سپیدی و سپیدی

اسمی که به او بود سزا بود زمستان

گرماى هر آغوش، تب عشق، دم گرم



راستی زمستان، چقدر بهار و طراوت و زیبایی در خویش دارد؟

یک بار دیگر زمستان - زمستان شکوهمند ایران خودمان - را مرور کنیم. عزت، رهایی، آزادی، خودباوری، خودباوری‌ها و خودیابی‌های ما در همین فصل رقم خورده است. ما در این فصل «مسلمانی و سلیمانی» عاشقانه و عارفانه و مجاهدانه یافتیم. ما در این فصل ارج و اوج گرفتیم. ما ممنون زمستانییم؛ زمستانی که به شیوه سردار دل‌ها «شهید سلیمانی» پروازمان بخشید و مُلک سلیمانی‌مان داد تا انگشت خویش را در انگشت شیاطین نبینیم!

زمستان در سرزمین ما و روزگار ما معنای دیگر یافت. یافتیم که اگر دل‌ها گرم، دست‌ها گرم، گام‌ها گرم و اندیشه‌ها و آرمان‌ها گرم باشند زمستان زیباترین فصل خواهد شد. زمستان را قدر بشناسیم، که بهار فرزند زمستان است و هر چه فردای زیبا و شکوفاست، نشسته بر سفره برف و باران زمستانی است.

**یاد باد آن که زمستان مرا کرد بهار
یاد باد آن که بهاران به زمستانم داد.**

یک بار نگفتند چرا بود زمستان بی‌معرفتی بود که هر بار ز ما دید، با این همه، باز اهل وفا بود زمستان غرق گل و بلبل شد اگر فصل بهاران بوی گل یخ هم به هوا بود زمستان با برف بپوشاند تن لخت درختان لبریز و پر از شرم و حیا بود زمستان در فصل خودش، شهر خودش، بود غریبه مظلوم‌ترین فصل خدا بود زمستان

شاعر در این سروده برخلاف اغلب سروده‌ها که نوعی دشنام‌گویی به زمستان است، فصل زمستان را فصل سپیدی و یک‌رنگی و حیامندی می‌خواند. می‌گوید زمستان، هنر پوشاندن تن لخت درختان را دارد؛ زمستان بهار می‌آورد و اگر گل و بلبل بهار را می‌آیند این ره‌آورد زمستان است. باید دانست که این‌گونه نگاه به پدیده‌ها تنها هنر چشم‌های «زیبانگر» است؛ چشم‌هایی که به جای سیاه‌بینی و تاریک‌نگری، در دل هر پدیده‌ای، لطافت و زیبایی پنهان را می‌بینند.

هیچ چیز در جهان نازیبا نیست، همه چیز و هر چیز در جای خود و در هندسه عالم، مسئولیت خلق زیبایی دارد. این ماییم که باید چشم‌ها را بشوئیم و دیگرگونه نگاه کنیم. این ماییم که وقتی پنجره و زاویه تماشارا عوض می‌کنیم تصویری دیگر فرارویمان چهره می‌نماید.